

## گذشته‌ای روشن و آینده‌ای تاریک پژوهش تطبیقی دو شعر از «امل دنقل» و «منوچهر آتشی»

علی اکبر احمدی\*

### چکیده:

مقارنه و قیاس یکی از مصادر پر بار و غنی معرفت و فهم انسان است. انسان در بیشتر بررسی‌های خود برای رسیدن به کنه حقایق راه قیاس را بر می‌گزیند و ادبیات تطبیقی با چهره و چهارچوب کنونی آن ثمره پژوهش‌های ادبی دوران معاصر است که با استقبال بسیاری نیز روبه رو است و در پی بیان تأثیر و تأثر ادبیات ملل و تقریب و تبیین نکات مشترک دو ادب مختلف است و لو هیچ رابطه تأثیر و تأثری در میان نباشد. **کلید واژه‌ها:** ادبیات تطبیقی، ناخودآگاه، اسب، پس‌نما، زمان، آرکی تایپ.

۷  
\* فصلنامه زبان و ادب، شماره ۳۳، پاییز ۱۳۸۶

آثار و نوشته‌ها و اشعاری که تشابهات بسیاری با هم دارند و یک موضوع را با نشانه‌ها و نمادهای یکسانی دنبال می‌کنند، چندان عجیب و شگفت آور نیست و چه بسیار آثاری که حین خواندن، اثر دیگری را به ذهن تداعی می‌کند و این امر را می‌توان به دو صورت توجیه کرد: یا از طریق روانشناسی یونگ که برای هر شخص علاوه بر ضمیر ناخودآگاه فردی که «مجموعه فرایندهای ناهشیاری هستند که در رفتار فرد تأثیر می‌گذارد...» و از حیطة اختیار و اطلاع خارج است («یونگ، روانشناسی ضمیر ناخودآگاه ۱۸۴) به ضمیر ناخودآگاه جمعی نیز قائل است که میراث زندگانی تاریخی گذشته از دوران نیاکان است که تمام مردم در این میراث ناخودآگاه مشترک و سهیمند.

در هر فرد گذشته از خاطرات شخصی، تصویرهایی اصیل و آغازین وجود دارد که به عنوان وسیله مناسبی به کار می‌آید، این صورت اجدادی از آمادگی بالقوه میراث تجسمی بشر تشکیل می‌گردد... که به صورت موروثی منتقل می‌شود. این انتقال موروثی این واقعیت را توجیه می‌کند که چرا برخی از افسانه‌ها و موضوع‌های فولکلوریک در سراسر جهان به یک شکل تکرار می‌گردد ( یونگ، روانشناسی ضمیر ناخودآگاه ۸۷)

اینجاست که این صورت‌های آغازین و آن میراث بشری که از اختیار فرد خارج است به صورت تصاویری تکراری نمود پیدا می‌کند. توجیه دیگر اینکه زندگی روزمره انسان‌ها با وجود اختلاف و دگرگونی آن‌ها از تجربیات مشترکی نیز می‌گذرد. تاریخ، تکرار حوادث است و شاعر و نویسنده در گذرگاه عبور این حوادث است و ادبیات آینه باز نمای آن حوادث؛ پس جای تعجب نیست که این تجربیات در ادبیات ملل مختلف به صورتی مشابه تجلی کند؛ خصوصاً حوادث مدرن که طیف تأثیرات آن از حدود منطقه و کشور می‌گذرد و قاره و جهان را زیر نفوذ خود می‌گیرد.

### اسب، کهن‌الگوی فخر و عزت:

یکی از اصطلاحات کلیدی و مهم روانشناسی یونگ «ارکی تایپ» یا «کهن‌الگو» یا «الگوی ازلی» است که از آغاز خلقت در ناخودآگاه جمعی یا قومی وجود دارد و در خواب یا هنرهای ابداعی جلوه می‌کند.

کهن‌الگوها امکاناتی هستند که نسل به نسل منتقل می‌شوند و به مغز انسان وابسته‌اند؛ هر چند که ممکن است در جزئیات با هم متفاوت باشند؛ اصل و جوهر آنها یک چیز است و تکرار مضامین و افسانه‌هایی نزد مردمان کره زمین که هیچ ارتباطی با هم ندارند خود مبین این مطلب است که آنها «تجلیات لایه‌های عمیق‌تر ناخودآگاهی‌اند که در بطنشان تصاویر نیاکان یا اسلاف متعلق به تمام نوع بشر غنوده‌اند» (واحد دوست ۱۵۳) و ذهن انسان در رده تکامل خود آنها را از گذشتگان به ارث می‌برد؛ «درست همان‌گونه که در بدن آدمی مجموعه‌ای از اندام‌هایی که هر کدام تاریخ تکامل ویژه خود را دارند یافت می‌شود، در ذهن نیز چنین سازماندهی مشابهی را می‌توان

مشاهده کرد» (یونگ، انسان و سمبول‌هایش ۹۵) آرکی تایپ، کهن الگو و یا به تعبیر یونگ «بقایای قدیم» (یونگ، انسان و سمبول‌هایش ۹۵) فی نفسه همچون نیروی بالقوه در دریای ازلی ناخودآگاه نهفته‌اند. آنچه ما به ارث می‌بریم جنبه پیش‌سازندگی و طرح‌بخشی آرکی تایپ است؛ هنگامی که آرکی تایپ ظاهر شد به قالب سمبول درمی‌آید؛ زیرا سمبول در اصل، صورت مشهود آرکی تایپ است (واحد دوست ۱۶۲) و «در واقع یک گرایش غریزی است» (یونگ، انسان و سمبول‌هایش ۹۶) و «یک خصلت ویژه دارد و آن بازگشت و حضور متداوم در جریان تاریخ است» (واحد دوست ۱۵۶) و این چنین است که می‌بینیم آرکی تایپ در حقیقت، باورها و اعتقادات و تجربیات گذشتگان است که در ناخودآگاه قومی بر جای مانده و به آیندگان می‌رسد و اسب یکی از این کهن الگوهاست.

اسب در باور کهن ایرانیان نماد افتخار، پیروزی و فتح بوده و در باور اساطیری آنان همراه خدایان و در مصاحبت آنان بوده است. «اساساً در ذهن اقوام هند و اروپایی از اسب به عنوان نشانه ویژه ایزد آفتاب و ایزد ماه و ایزد باد سخن رفته است» (یاحقی ۷۸) و «گردونه مهر را چهار اسب می‌کشیدند» (دهخدا ۲۰۲۶) و از قول کیخسرو نقل کرده‌اند: «هیچ چیز در پادشاهی بر من گرمی‌تر از اسب نیست» (یاحقی ۷۹).

ایرانیان برای اسب ارزش و احترام زیادی قائل می‌شدند؛ زیرا «نشانه اشرافیت و امتیاز به حساب می‌آمد» (دهخدا ۲۰۲۳) و «داشتن آن از کدخدایی است و مروت» (دهخدا ۲۰۲۰) و مظهر تقدس و نمودار بزرگی شناخته می‌شد و همدم شاهان و مظهر صفات برگزیده انسانی بوده است و اوج این احترام در نامگذاری آنان نمود می‌یابد؛ نام‌هایی چون لهراسب، گشتاسب، جاماسب و ...

اسب در نزد عرب نیز ریشه‌ای ایرانی دارد و از طریق بابل به جزیره عربستان صادر شده است و نماد قدرت و اشرافیت و فخر آنان به شمار می‌آمده است. بسامد بالای آن در کتاب مقدس «قرآن» مؤکد این نکته است و نمونه عالی ذکر اسب در سوره‌های آل عمران/۱۴، الانفال/۱۰، النحل/۸۹، الاسراء/۶۶ و العادیات/۱-۵ آمده است

و همین ارزش بسیارِ اسب، ادیبان و شاعران بسیاری را واداشته که به داشتن آن افتخار کنند و به توصیف ویژگی‌های آن پردازند.

أحبّوا الخيلَ واصطبروا عليها  
فإنَّ العزَّ فيها والجمالا  
(هادی شاکر ۶۸)

جواد فی الجبال تخال وعلاً  
إذا ما سابقتها الريح فرت  
و فی الفوات تحسبها عقابا  
وأبقت فی يد الريح الترابا  
(هادی شاکر ۴۷)

نعم متاع الدنيا حباک به  
أروع لا جیدر و لا جس  
(هادی شاکر ۵۹)

قصد و منظور من از این نوشته مقایسه موضوعی یک شاعر عرب (أمل دنقل) و یک شاعر ایرانی (منوچهر آتشی) است؛ اینکه این دو شاعر با دو دنیای مختلف با فاصله‌ای دور از یکدیگر، چگونه با استخدام یک رمز (اسب) به ترسیم فضای سرد و بی حرکت و بی امید آینده می پردازند و چشم به دوران پرفروز و پرنور گذشته دوخته‌اند و آواز خوان دوران بکر و وحشی و آرام گذشته‌اند.

«أمل دنقل» شاعر مصری تبار سالهای ۱۹۴۰-۱۹۸۳ است که ثمره دوران شعری او شش دفتر (مقتل القمر، البكاء بین یدی زرقاء الیمامه، تعليق علی ما حدث، العهد الجدید، أقوال جدیدة عن حرب البسوس، أوراق الغرفة) بود. أمل دنقل شاعری است که دفاع از وطن و دفاع از ملت عرب - اسلام و منزلت آن دغدغه ذهنی اوست و او را به خود مشغول داشته، گو اینکه دیوان او سمفونی درد و رنج و امید است: درد از وضعیت کنونی جهان عرب - اسلام و امید به آینده‌ای درخشان و بازگشت به دوران طلایی اسلام و اینجاست که تا صدا در حنجره دارد ندا سر می‌دهد:

سازش مکن

گر چه افسر امارت دهند

چگونه بر جسد فرزند پدرت گام نهی

.....

سازش مکن

گر چه طلایت دهند

باری اگر چشمانت را از حدقه در آورم

و جایش دو یاقوت بکارم

آیا باز خواهی دید. (دنقل ۳۴۷)

اما شعر امل دنقل که مرا به یاد شعر (خنجرها، بوسه‌ها، پیمان‌ها) از آتشی‌انداخت، شعر زیبا و معروف «الخیول» (اسبها) است که از آخرین کارهای «دنقل» (۱۹۸۱) به شمار می‌آید و مضمون آن در حوزه همان موضع گیری متعهد اوست: از انتخاب زیبای عنوان شعر «الخیول» نیز همین مفهوم مستفاد می‌شود؛ چه برخی حیوانات دال بر برخی ملل هستند و ذکر و نام آنها بسان پرچم مترادف آن ملل و کشورهاست. نام و ذکر جهان و مردم عرب با دو حیوان توأم است: اول شتر که رمز بارکشی و صبر و عقب افتادگی عرب است و دوم اسب که بر اصالت و نژاد و وفا دلالت می‌کند؛ چنان که ورد زیان و ضرب المثل گشته و از بهترین اسب به اسب عربی مثال آورده می‌شود و خود عرب نیز برای اسب ارزش و اعتباری خاص قائل است؛ طوری که ابوعبیده معمر ابن مثنی می‌گوید: «عرب جاهلی هیچ چیز از اموالش را چون اسب احترام نمی‌کرد و پاس نمی‌داشت و آن به سبب عزت و زیبایی و مناعت و قوتی بود که اسب برایشان به بار می‌آورد» و در ارزش اسب همین بس که قرآن کریم در سوره انفال آیه ۶۰ می‌فرماید: «وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تَرَاهُونَ بِهٖ عُدُوَّ اللَّهِ وَ عُدُوَّكُمْ وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ» و نیز پیامبر (ص) فرموده است: «الخیل معقود بنواصیها الخیر» و این همه بیان کننده ارزش و اعتبار اسب در جنگ و صلح و پیروزی و افتخار برای انسان است.

می‌بینیم که شاعر در کمال آگاهی از معانی و دلالت‌های اسب، دست به اختیار عنوان «الخیول» برای شعر خود زده تا نماد دنیای عرب - اسلام و انسان عرب - مسلمان باشد و یاد آور افتخارات و پیروزی‌ها و عزت آن.

بعد از انتخاب زیبای عنوان شعر، آنچه تشابه شعر امل را با شعر آتشی

محکم‌تر می‌کند، حاکمیت جوّ بدبینی و سیاهی بر کل شعر است که این خود از افعال و واژه‌ها و ترکیب‌های آن نمایان است؛ هر چند امل از همان آغاز با صدا و ریتم سم اسب که از وزن شعر (بحر خبب یا متدارک با تفعیله «فعلن»)) بر می‌آید، در پی ایجاد جوّی پرتحرک و پویاست؛ چه خبب که اسم بحر است خود به حرکت دویدن اسب گفته می‌شود.

فتوحات زمین با خون اسبان

نیشته ست

مرزهای اقالیم را

سمهای اسبان ترسیم کرده ست (دنقل ۴۱۷)

اما چیزی نمی‌گذرد که با تصویری غافلگیرکننده، مشخص می‌کند که در واقع

این حرکت، نه حرکت که سلب اختیار حرکت است:

ای اسب

حال بتاز یا بایست

که نه مغیرات صبحا هستی

و نه - آنچنان که گفته شده - عادیات صبحا

نه سبزینه‌ای در مسیرت زایل می‌شود

و نه

کودکان

چون بر آنان بگذری

به کناری می‌کشند

.....

بسان لاک پشتان بتاز

به پستوی موزه‌ها

.....

مجسمه‌های سنگی میدان‌ها شو

تاب‌های چوبی کودکان شو

اسب شیرینی جشن میلاد رسول شو

گلین اسب کودکان تهیدست شو (دنقل ۱۷ تا ۱۸۱)

بعد از این ابیات و شرح وضعیت کنونی فلاکت بار اسب، شاعر با تکنیک سینمایی «پس نما» (flash back) نقبی به گذشته پر افتخار و درخشان دوران طلایی آن می‌زند و با این عمل، گذشته فخرزا را در مقابل اکنون محنت‌زا قرار می‌دهد و با ایجاد نوعی تقابل و تضاد، تصویر تأسف‌بار و تراژیک حاضر را واضح‌تر منعکس می‌کند که «الضد يظهره الضد»:

اسب

در آغاز همچون مردم وحشی بود

و در میان دشت‌ها دوان

اسب در آغاز همچون مردم

مالک خورشید و گیاه و ملکوت گمشده بود

و رام نشده

تا فرماندهان فاتح بر آن سوار آیند

و دهانش نا آشنا با افسار بود

و کسب غذا برایش نه به زحمت بود (دنقل ۱۹)

اما اوج مهارت و چیره دستی امل دنقل در بیان دیدگاه او نسبت به انسان معاصر - به نظر من - در تعامل او با زمان متبلور می‌شود. شاعر زمان را آنچنان به کار می‌گیرد که نشان میل او به بازگشت آن زمان طلایی و پرافتخار و تصویرکننده وضعیت سیاه و کدر اکنون و دال بر یأس و ناامیدی او از افق آینده است؛ طوری که استفاده از فعل مضارع (زمان حاضر) با آن تصاویر تلخ، تیره، اندوهبار و تمسخرآمیز بیشترین سهم را به خود اختصاص داده است و شاید بتوان اوج این حرارت را تصویر پایانی شعر دانست؛ بعد از اینکه پشت اسبان - در ابیات آغازین شعر - مرکب شهسواران پیروز بود، در پایان شعر و در انتهای مسیر کنونی، اسب (انسان عربی معاصر) مرکب زنان

خارجی جهانگرد می‌شود تا در سایه‌سار ابوالهول به تفرج و تماشا بپردازند:

اکنون چه برایت مانده

چه؟

جز عرق خستگی

که دینارهای طلای جیب دوستاران سلاله عربی‌ات می‌شود

در حلقه‌های شرط بندی

در گردش کاروان‌های جهانگردان

در سرگرمی با زنان خارجی که در سایه سار ابوالهول سوارت می‌شوند

که نفرین طاقت فرسای انتظار، دماغش را شکسته است. (دنقل ۴۲۲)

اما زمان ماضی (گذشته درخشان) کمتر از زمان حال به کارگرفته شده و آنچه به آن نمود بیشتری می‌بخشد و آن را سیاه‌تر می‌کند و حسرت تنفس در هوای آزاد آن زمان طلایی را پررنگ‌تر می‌کند، وقوع آن در میان یا جزء زمان حال است؛ به‌ویژه اینکه با اقتباسی زیبا از قرآن، به زمان گذشته تقدس بخشیده و آن را به قرآن ربط داده است تا معاصران به اندیشه بازگرداندن گذشته پر افتخار بیفتند.

ای اسب نه مغیرات صبحا هستی

ونه عادیات صبحا (دنقل ۴۱۷)

در مقابل حضور زمان گذشته و حال در شعر، شاهد عدم حضور زمان آینده‌ایم که نشان‌دهنده بدبینی شاعر به حرکت است؛ طوری که برای آینده افقی روشن، درخشان و پرتوان قائل نیست. شاعر این موضع‌گیری را به کرات در اشعار خود دارد:

تعظیم را به وی بیاموزید

که گریزگاهی نیست

رؤیای دنیای سعادت‌مند را رها سازید

که

پس هر سزاری که می‌میرد



أحزانی است بی سود و

گریه‌هایی است عبث (دنقل ۹۳)

البته ارزش این عدم ذکر زمان آینده، از ارزش ذکر زمانهای حال و گذشته، کمتر نیست. با توجه به آنچه گذشت می‌توان جدول زمانها را چنین ترسیم کرد:

زمان	وضعیت	کلمات و ترکیبات	مفهوم و معنی
زمان حال	حضور بسیار فعال	نه سبزه‌ای، لاک‌پشت، موزه، شیب خورشید، عرق‌ریزان، زن خارجی، مجسمه سنگی، تاب چوبین، اسب شرط‌بندی، دره بی‌نهایت، اسب شیرینی، فال، شیهه خشک و شده، کاروان‌های سیاحتی	سخره گرفتن وضعیت فعلی اسب که رمز مردم است و عقب گرد تمدن معاصر به جای حرکت پیشروانه در امتداد آن پیشرفت درخشان
زمان گذشته	حضور متوسط	خورشید، علف، دشت، توشه، آزادی، تنفس، وحشی، زمان طلایی	اندوه از دست دادن آن زمان طلایی و تحریک همت برای باز تولید آن دوره
زمان آینده	عدم حضور	.....	بدبینی نسبت به آینده؛ خشک شدن همت مردم و به انفعال رسیدن شاعر

همچنان که پیشتر اشاره شد شعر «الخیول» خواننده را به یاد شعر منوچهر آتشی با عنوان «خنجرها، بوسه‌ها، پیمان‌ها» می‌اندازد. آتشی شاعری است طبیعت‌گرا و «متعلق به سببیت موجود در نهاد اشیا» (براهنی ۱۱۴۲) و اشیا با چهره عریان و وحشی و بکر خود بر آسمان و زمین فکر آتشی سایه و در زمین او ریشه دارد و با همان منطق تجربه و حس با پیرامون خود ارتباط برقرار می‌کند «من... از بایگانی باورها بی‌بهره‌ام... برخوردار من با جهان پیرامونم برخوردارم بر خوردی طبیعی و غریزی است» (مختاری ۱۴) شعر

منوچهر آتشی، چون شعر امل دنقل سمفونی درد ورنج است؛ نغمه غمباری است در سوگ گذشته‌ای درخشان و از دست رفته. «حرف من این است که ما گذشته خود را ادامه نداده‌ایم و امروز ما بر اساس گذشته ما پی‌ریزی نشده است؛ ما خود را از گذشته منقطع کرده‌ایم و سپس خانه‌ای در باد بنا نهاده‌ایم. من علیه این انقطاع همیشه نشوریده‌ام؛ یعنی به ندای طبیعی خودم جواب داده‌ام (تمیمی ۲۰۶). آتشی با این ذهنیت و با این دیدگاه دریچه فکر خود را بر محیط اجتماعی خود می‌گشاید و اشیا و حیوانات از این منظر وارد شعر او می‌شوند؛ این است که می‌بینیم واژگان شعری او «اسب، وحشی، آخور قصیل، نعل، کفل، خنجر، آفتاب، جاده، اسب پیر خاطره، قطعه‌های سوخته و...» می‌شود.

از میان این واژگان و عناصر، «اسب» تشخیص ویژه‌ای دارد. «اسب برای من «الگوی ازلی» است؛ علاقه من به اسب خیلی ژرف‌تر و ریشه‌دارتر از علاقه فرضاً بعضی هنرمندان به گربه است (تمیمی ۶۲) و آن شاید ریشه در محیط اجتماعی «آتشی»، ارزش و اعتبار اسب در فضای روستایی آتشی و ذهنیت قبیله‌ای او دارد؛ چه آتشی اهل بوشهر و برآمده از فرهنگ بکر روستاست. این است که می‌بینیم «اسب» با آن بار عاطفی و احساسی کهن، عنصر برجسته شعر او و رمز و نماد گذشته اسطوره‌ای و تاریخ درخشان و پاک و پر از فتح و پیروزی و دوران نخستین می‌شود. اسب در تخیل و عواطف قومی او ریشه دارد؛ عنصری پویاست که می‌توانسته باعث پیروزی یا شکست قومی باشد؛ تبار او سوار بر اسب می‌جنگیدند (تمیمی ۶۱) البته همچنان که در شعر امل دنقل اشاره شد، «اسب» نماد گذشته پر بار است؛ با این احوال است که آتشی - که اهل جنوب است - اسب را یگانه واژه و به عبارتی کلید واژه شعر در «خنجرها، بوسه‌ها، پیمانها» قرار می‌دهد؛ چندان که این شعر نه با نام آن، که با اسم «اسب سفید وحشی» شناخته می‌شود.

شعر «اسب سفید وحشی» ۱۸ بند است؛ اما می‌توان آن را به دو قسمت تقسیم کرد که ممیز این دو قسمت، بندی است که در آن با صنعتی جدا شده؛ چون ترکیب «اسب سفید وحشی» در هر بند تکرار می‌شود إلا این بند که با توجه به مضمون

بندهای دو طرف این بند متوجه می‌شویم که این بند چون «زین» اسب در دو طرف خود دو «رکاب» آویزان کرده است. آتشی در قسمت نخست با بهره‌گیری از تکنیکی سینمایی دست به فیلمبرداری از وضعیت کنونی اسب-مردم می‌زند و با یک تباین نا محسوس اما گیرا، حرکت و سیر ایجاد می‌کند:

اسب سفید وحشی

بر آخور ایستاده گرانسز

اندیشناک سینه مفلوک دشت‌هاست

اندوهناک قلعه خورشید سوخته است

با سر غرورش، اما دل با دریغ، ریش

عطر فصیل تازه نمی‌گیردش به خویش (آتشی، شعرخنجرها، بوسه‌ها، پیمان‌ها)

که یادآور وضعیت اسب «أمل دنقل» است که توان حرکت نداشت و اسباب‌بازی

کودکان و مجسمه‌های تزئینی میدان‌ها شده بود:

کنون بتاز یا بایست ای اسب

نه مغیرات صبحا هستی

نه عادیات صبحا

.....

بسان لاک پشتان بتاز

سوی پستوی موزه‌ها

سنگ مجسمه میدان‌ها شو

تاب‌های کودکان شو (دنقل ۱۷ تا ۷۱۸)

آتشی بعد از آن بند، چون «أمل دنقل» با تکنیک «پس نما» (flash back) گریزی به گذشته پر افتخار، روشن و آزاد اسب می‌زند تا با تقابل وضعیت ساکن و ایستای کنونی اسب و آن وضعیت پر از حرکت و آزادی و بی‌قیدی گذشته، فضای موهن و اسف‌بار فعلی نمود و جلوه‌گری بیشتری داشته باشد؛ خصوصاً اینکه آن حالت روشن و فخرزرا را در میان دو وضعیت خوار و پای بسته بر آخور قرار داده:

اسب سفید وحشی سیلاب دره‌ها  
بسیار از فراز که غلتیده در نشیب  
رم داده پر شکوه گوزنان  
بسیار در نشیب که بگسسته از فراز  
تارانده پر غرور پلنگان

اسب سفید وحشی، با نعل نقره وار  
بس قصه‌ها نوشته به طومار جاده‌ها  
بس دختران ربوده ز درگاه غرفه‌ها

خورشید بارها به گذرگاه گرم خویش  
از اوج قله بر کفل او غروب کرد

...

اسب سفید وحشی اینک گسسته بال  
بر آخور ایستاده غضبناک

سم می‌زند به خاک (آتشی، شعر خنجرها، ...)

این قسمت در واقع، نما و منظره‌ای است از آن زمان از دست رفته و آن لحظات جان‌بخش و دعوتی است به حرکت و بازسازی آن، که خود از واژه‌ها و ترکیب‌هایی با بار مثبت (مثل اندیشناک، سیلاب دره‌ها، پرشکوه گوزنان، پرغرور پلنگان، نعل نقره‌وار، خورشید، مهتاب، جلگه‌ها، شال زرد، نسیم، هلله) نمایان است. خلاصه اینکه این دعوت را در بند آخر با تصویری نمادین و کلیدی مسجل می‌کند؛ آن زمان که اسب از حرکت مانده و گنجشک‌های آزاد به یاد او این حرکت را می‌آغازند تا او نیز در پی آنان حرکت کند و این دعوت با فعل مضارعی تأکید شده است:

اسب سفید وحشی اینک گسسته بال  
بر آخور ایستاده غضبناک

سم می‌زند به خاک  
گنجشک‌های گرسنه از پیش او  
پرواز می‌کنند  
یاد عنان گسیختگی‌هاش

در قلعه‌های سوخته ره باز می‌کنند (آتشی، شعر خنجرها،...)

اما قسمت دوم شعر، مکالمه‌ای است میان اسب و صاحب اسب شکسته دل و پاسخی است به دعوت اسب برای حرکت که در قسمت نخست آمده بود. این قسمت دعوتی به آرامش و سکون است و اینکه به وضعیت تحقیرآمیز موجود (قصیل تازه) رضا دهد؛ چرا که آن زمان اسطوره‌ای گذشته است و توان حرکت و ساز تحرک نمانده (نه ترکش و خفتان، شمشیر مرده است) که یادآور این نکته شعر دنقل است:

بسان لاک پشیمان بتاز  
سوی پستوی موزه‌ها  
منوچهر آتشی چنین می‌گوید:  
اسب سفید وحشی  
من با چگونه عزمی پرخاشگر شوم؟  
من با کدام مرد درآیم میان گرد؟  
من بر کدام تیغ سپر سایبان کنم؟  
من در کدام میدان جولان دهم ترا؟  
.....

اسب سفید وحشی  
خوش باش با قصیل تر خویش

که این دعوت به سکون و ایستایی و ناامیدی از حرکت با صفات و ترکیب‌هایی منفی درست مقابل قسمت نخست توصیف شده (خنجر شکسته، خنجر خونین، خشم سیاه، گرگ غرور گرسنه، خنجر مسموم نیشخند، کینه، زهر، مار فریب، قلبهای زده

زنگار، طلسم بیم، سراب سرشک، غم، قصیل، طویله) که آن چیزی جز رخوت و سستی و بی‌حرکتی نخواهد بود که در بند فرجامین شعر که حاصل جمع بندهای قبلی است، بسیار زیبا تصویر می‌شود و در واقع نقطه‌ی مقابل بند پایانی قسمت نخست است که در آنجا با فعلی مضارع و پویا روبه‌رو بودیم و در اینجا با فعلی ماضی و ایستا:

اسب سفید وحشی اما گسسته بال

اندیشناک قلعه‌ی مهتاب سوخته است

گنجشک‌های گرسنه از گرد آخورش

پرواز کرده‌اند

یاد عنان گسیختگی‌هاش

در قلعه‌های سوخته ره باز کرده‌اند. (آتشی، شعر خنجرها، ...)

که با بند پایانی شعر «الخیول» تناسب زیبایی دارد:

عقریه‌ی زمان به سوی غرب چرخید

اسبان، مردمانی گشتند دوان به سوی چاله‌ی سکوت

اما مردم اسبانی‌اند دوان به سوی چاله‌ی مرگ

شعر «اسب سفید وحشی» همچون شعر «الخیول» در واقع تکرار مضمون ازدست‌رفتگی و حسرت و مرثیه و جست‌وجوست که به جایش اکنون، امید ننشسته و شعری است «کاملاً تازه و از بدویت اصیل روحیه‌ی آتشی نشانه دارد» (براهنی ۱۱۵۳) و بیانی است از نوستالژی او در بازگشت به گذشته‌های پاک. خود او می‌گوید: «من افسوس اسب‌های بی‌سوار و میدان‌های بی‌مرد را دارم» (مختاری ۵۷) و از اینجاست که او «غصه دار ابدی اسب» (تمیمی ۶۱) شده است؛ اسبی که برای او یک تاریخ و یک گذشته‌ی روشن بود. از شعر (خنجرها، بوسه‌ها...) بوی شکست و مرگ برمی‌خیزد؛ اما این اندوه و تراژدی به جایش آینده‌ای امید بخش ننشسته است که این مسئله مثل شعر دنقل از ترکیب‌ها و واژه‌ها و زمان‌های به کار رفته در شعر نمود و وضوح بارزی دارد. زمان حال حضوری بس فعال دارد و زمان گذشته حضوری متوسط؛ اما در کنار این دو زمان، زمان آینده فاقد حضور و اثر است که خود بر بدبینی شاعر به حرکت

و تیره بودن افق آینده دلالت می‌کند و این از بند آخر شعر که با فعلی ماضی پایان می‌یابد روشن است.

حاصل کلام اینکه نزد دنقل و آتشی، اسب نماد حرکت و فخر و یاد آور زمان درستی و اصل آغازین طبیعت است و شعور و احساسی انسانی دارد که از بدویت و دشت و خورشید خود به دور افتاده و در طویله و بر آخور بسته و مرکب جهانگردان خارجی شده است. دنقل و آتشی به گذشته با حسرت و مباهات می‌نگرند و اکنون را موهن و تحقیر آمیز می‌شمردند و افق آینده را تاریک و سیاه می‌بینند.

### فهرست منابع:

-قرآن کریم

-آتشی، منوچهر. آهنگ دیگر. تهران: نگاه، چ ۲، ۱۳۸۰.

-براهنی، رضا. طلادرمس. ج ۲. تهران: زریاب، ۱۳۸۰.

-تمیمی، فرخ. زندگی و شعر منوچهر آتشی. تهران: نشر ثالث، ۱۳۷۸.

-دنقل، أمل. الاعمال الكاملة. القاهرة: مكتبة مدبولی، ۲۰۰۵.

-دهخدا، علی اکبر. لغتنامه. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۰.

-مختاری، محمد. منوچهر آتشی. تهران: توس، ۱۳۷۸.

-واحد دوست، مهوش. رویکردهای علمی به اسطوره‌شناسی. تهران: سروش، ۱۳۸۱.

-هادی شکر، شاکر. الحيوان في الأدب العربي. ج ۲. بیروت: مكتبة النهضة العربية،

الطبعة الاولى، ۱۹۸۵.

-یا حقی، محمد جعفر. فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی. تهران: سروش، چ ۲، ۱۳۷۵.

-یونگ، کارل گوستاو. انسان و سمبول‌هایش. ترجمه محمود سلطانیه. تهران: جامی،

چ ۴، ۱۳۸۳.

-\_\_\_\_\_ . روان‌شناسی ضمیر ناخودآگاه. ترجمه محمد علی امیری.

تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.